

اخلاق امینی

که امین الشریعه سبزواری

اند در نامه ای از او اخراجاریان

□ دیباچه و خطبه

پرستش سزاوار ذاتی است که انسان را قابل علم و هنر و صنعت و کتابت قرار داده است. و درود بر مبدأ سلسله‌ی ممکنات و موجودات عالم امکان، که شرافت علم را دانسته و فضل دانشمندان را بر بی‌دانشان و عابدین، نظیر فضل خود بر امت و خورشید بر باقی ستارگان و کواکب و نجوم قرار داده.

و تحیت بر مروجین احکام و مواد قانون مقدس او که هر یک چندین مرتبه تفوه و تنطق به شرافت علم نموده‌اند و تبری و طعن بر بی‌سوادان و بیکاران و بیچاران زده‌اند.

بعد از حمد و پرستش و ستایش سرحلقه‌ی موجودات، و درود بر سرحلقه‌ی سلسله‌ی ممکنات، از درگاه حضرت

رب‌العزت مسألت می‌نمایم عزت و شوکت و رفعت شهنشاه جمجمه، ظل‌الله، کیوان رفعت، سلیمان حشمت، خدیو فیروز بخت، زینت تاج و تخت، حامی دین مبین، ماحی ظلم و کین، اعلیٰ حضرت سلطان احمد شاه را صباحاً و مساءً. خلدالله دولته و ابدالله شوکته.

وقفه الله لمراضيه و جعل مستقبل امره خيراً
من ماضيه - در حالت هجوم تلاطم امواج
هموم و غموم و تراکم افواج امراض و سموم
و ابتلاء به درد بی درمان پیری که ام
الامراض است در نزد همه کس؛ چنان که
بعضی از شعراء در شکایت از پیری گفته‌اند:

و الشيب اقيح شبي عنه، غايته

کابن ملجم عند الفاطميين

و باز دیگری از شعراء عرب گفته است:

لكلب عقور أسود اللون رايض

على صدر سوداء الذوائب كاعب

احب اليها من معانقها الهذي

له لحيه البيضاء فوق الترائب

و مرد پیر خود می‌داند که چه حال و

زندگانی دارد و می‌گوید:

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر

تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم

بر سر تربت من بی می و مطرب منشین

تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی

لا یعلم من بعد علم شهناء. به قول شیخ

مصلح‌الدین سمدی شیرازی علیه الرحمه:

نشاط جوانی ز پیران مجوی

که آب روان باز ناید به جوی

و مصداق مقالات ثعالبی که درباره‌ی

خانم مستزوجه‌ی خود سروده واقع گشته‌ام،

بدون آن که معشوقه داشته باشم و به لذاذ

آن رسیده باشم:

عجوزٌ تَمَنَّتْ أَنْ تَكُونَ فَتَيْهَةً

و قد يُسُّ الجَنَانُ و احدوذب الظهر

تروح الی العطار تبغی شبابه

و هل یصلیح العطار ما افسد الدهر

و ما غرنی الا خضاب بکفیه

و کحل بینیه و اثوابها الصفر

بنیت بها قلیل المحاق بلبله

فکان محاقاً کله ذالک الشهر

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار

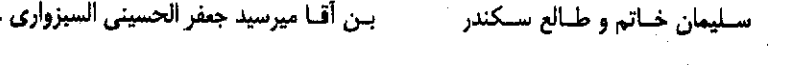
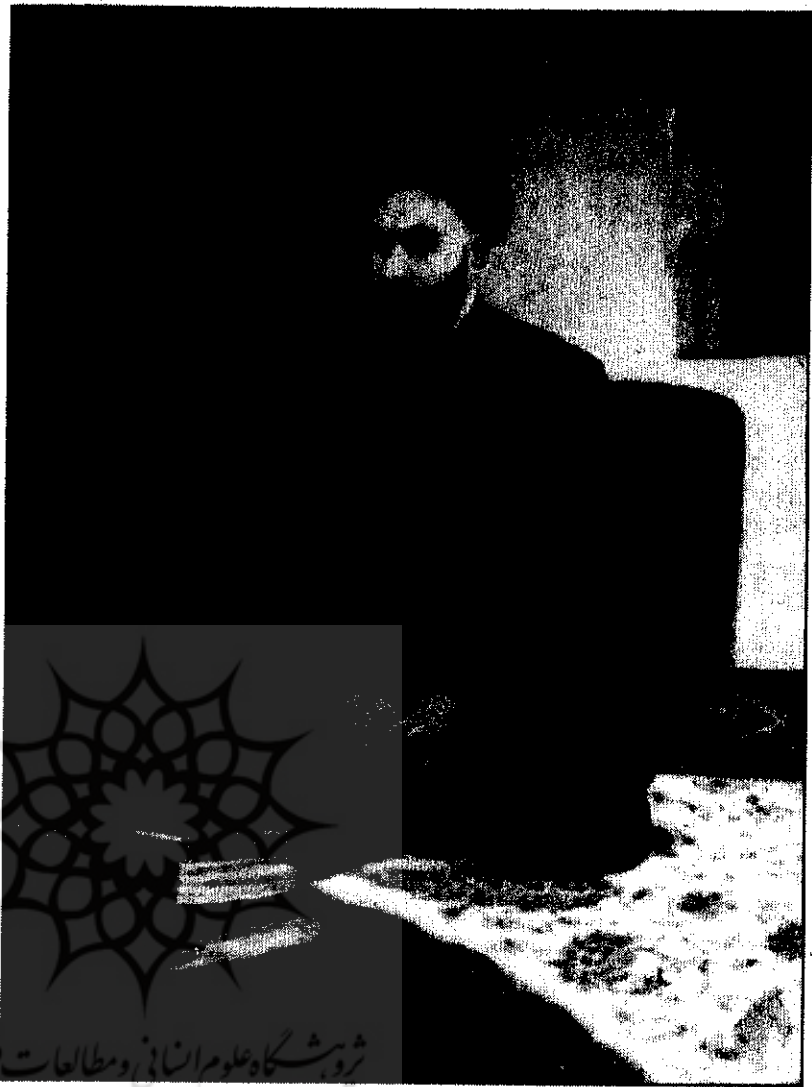
بازی و ظرافت به جوانان بگذار

باری در چنین وقتی محض خدمت به

شریعت مطهره اسلامیة و تشویق و تهییج

ابناء وطن و جوانان به تحصیل کمالات

علمیه و عملیه به تحریر این اوراق در علم



الهی در جهان پاینده مانی
تو چون ظل خداوند جهانی
که چندان کز کواکب قرهی باد
دوام دولت احمد شهبی باد
تمتع باد از تخت و نگینت
عروس بخت بادا همنشینت
به کامت حشمت و اجلال بادا
غلامت دولت و اقبال بادا
نگیرد خاطرت هرگز ملالی
نیبند کواکب بختت زوالی
نمایند نثار ای عدل گستر
سلیمان خاتم و طالع سکندر

عروس ملک بادا در کنارت
بود دولت قرین و بخت یارت
فلک دربان درگاه تو باشد
ظفر پیوسته همراه تو باشد
جهان معمور باد از فیض عامت
شراب عدن باشد وقف جامت
کند پیر فلک درباری تو
بود تخت و نگین ارزانی تو
آقا بعد - چنین گوید المفتقر الی الله
الغنی میر سید حسن امین الشریعه خلف
الفاضل الکامل المنقول له آقا میر سید محمد
بن آقا میر سید جعفر الحسینی السیزواری -



اخلاق مبادرت جستیم و تسمیه‌ی آن به «اخلاق امینی» مناسب افتاد و آن را مرتب گردانیدم بر چهار باب:

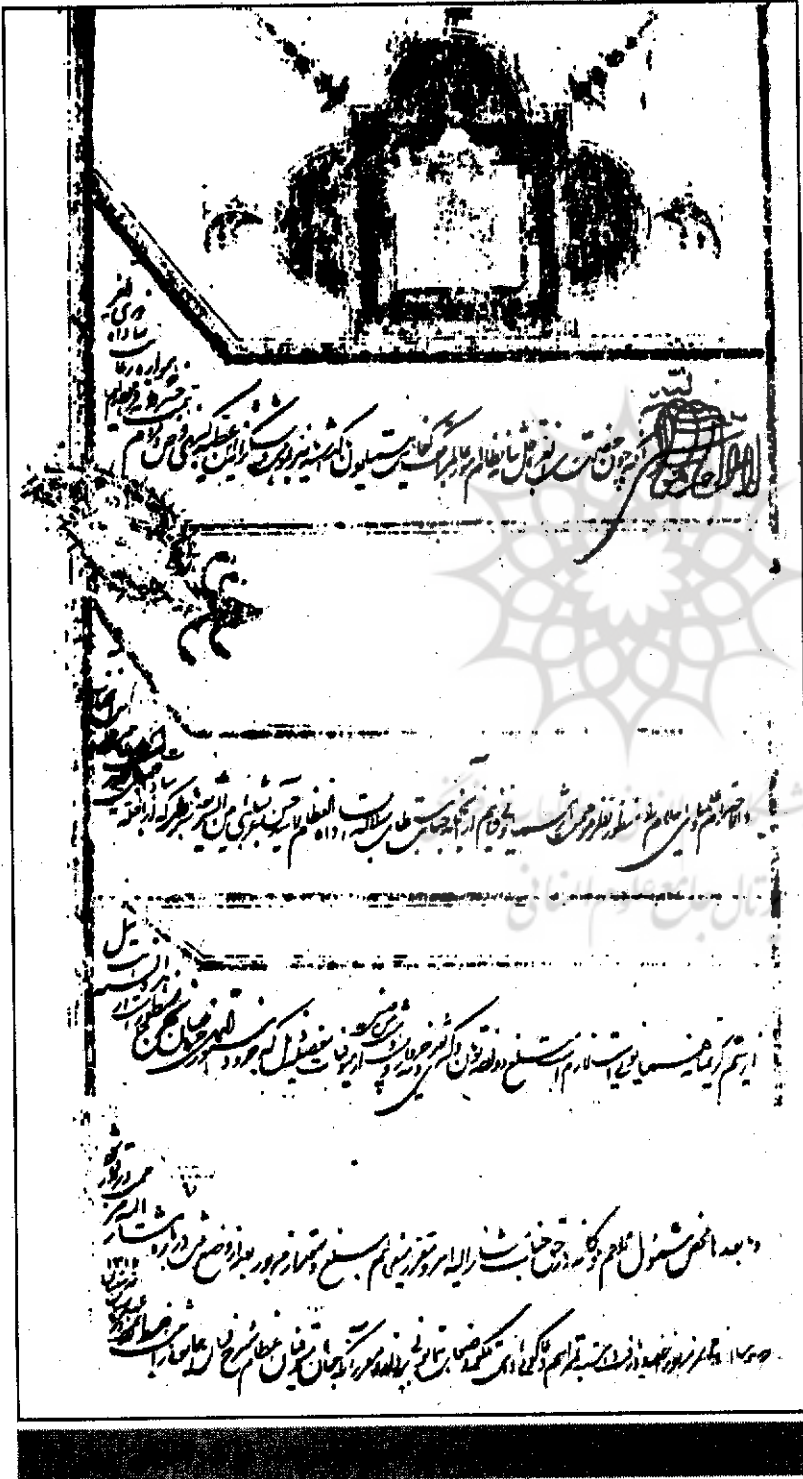
باب اول در حقیقت و مهیت علم، باب دوم در فضیلت علم، باب سوم در آداب تعلیم و تعلم و باب آخر در صفات رفیق صادق و صدیق موافق.

باب اول - در حقیقت و مهیت علم

بدان که در حقیقت و مهیت علم بین علماء و بزرگان اختلاف است. ابوالحسن اشعری، علم را امری دانسته است که امری دیگر به آن دانسته شود. قاضی باقلانی گفته است علم معرفت معلوم است بر آن چه که معلوم بر آن است. ابواسحق اسفرائینی گفته است علم، تبیین و ظهور معلوم است در نزد عالم به آن و علم طلب ظهور حقایق است در نزد عالم. و این فورک اصفهانی گفته است علم امری است که صحیح باشد از کسی که متصف به علم است احکام و اتقان فعل. فقال گفته است علم اثبات معلوم است بر آن چیزی که معلوم بر آن است و گفته است علم تصور معلوم است بر آن چه معلوم بر آن است. و امام الحرمین جوینی گفته است علم راه و طریق به تصور علم و تمیز آن از غیر آن به این است که بگوییم می‌یابیم از نفس خودمان بالبداهه بودن اشیاء یا جازم هستیم و یا غیر جازم. جازم که بودیم یا جزم ما با آن شیء مطابق واقع است و یا غیر مطابق. و مطابق یا موجب و سبب آن نفس تصور طرفین است و این علم را ضروری و اول گوئیم و یا به سبب و موجبی است که حاصل می‌شود از علوم ضروریه و این را علم نظری نامیم و یا بدون موجب است و این اعتقاد مقلد است و یا غیر مطابق است و این را جهل گوئیم.

و غیر جازم یا متساوی‌الطرفین است، این را شک نامیم و اگر متساوی نبود راجح از طرفین را ظن و مرجوح را وهم گوئیم. و علم در نزد معتزله اعتقادی است که مقتضی سکون و آرامش نفس است و بسا

هست که گفته‌اند علم چیزی است که اقتضا کند سکون نفس را، و مشهور این است که علم صورت حاصله از شیء است در نزد نفس و بعضی گفته‌اند علم صورت حاصله‌ی در نفس است مطابق با معلوم. و مرادشان به صورت حقیقت ذات شیء موجود است به وجود دیگر غیر از وجود خارجی که وجود ذهنی باشد. و لکن حق این است که علم به شیء به ایجاد نفس است صورتی را مطابق با موجود خارجی در ذهن نه از قبیل



حال و محل بلکه به قیام صدوری، نه حلولی و نه سریانی و نه طریانی. بلکه به صدور از نفس نه قیام به نفس چنان که صدور اشیاء از حضرت حق و قیام اشیاء به حق قیام معلول است به علت به قیام صدوری - یا من کل شیء قائم بک و انت قائم بنفسک - نه قیام معلول به علت و نه قبول انفالی به آن که علت متأثر شود از معلول به توسط ماده از قبیل اشیاء حاره حرارت را به توسط آتش. و نه از قبیل قبول نمودن ماده آتش حرارت را به توسط صور نوعیه.

انسب آن است که بگوییم علم عبارت است از حصول ماهیت شیء از برای امر مستقل در وجود بنفسه و یا بصورتی حصولاً حقیقتاً یا حکمياً. به عبارت دیگر مرتبه‌ی علم به حصول شیء است بنفس هویت عینی از برای امر مستقل الوجود - حصول حقیقی و مرتبه‌ی علم حصول شیء است به هویت آن علم شیء به هویت معلول عینی خود و از دوم است علم ذات مجرده به ذات خود و از هر دو تعبیر می‌شود به علم حضوری زیرا وجود معلول فی نفسه معقولیت و وجود معلوم است از برای عالم و مرتبه علم به حصول صورت شیء است نه بنفس هویت و وجود آن که عین است از برای امر مستقل الوجود حصول حقیقتی چنان که مثل علم انسان به اموری است که حاصل می‌شود در ذوات النفوس و یا آیات نفوس از صور موجودات خارجی و یا صوری که نفس مختار آن صورت است.

حقیقت علم، نفس وجود و حصول آن امور است. لهذا گفته‌اند بزرگان از حکما که نفس عالم و انسان به قیاس به مدرکات حسیه و خیالیه شبه است به فاعل مختار از آن نفس به قابل متضاف. باری هم چنان که عقل راضی نمی‌شود به آتش، هم چنین راضی نمی‌شود به جهل که آتش معنوی است و کسی که وارد در علم است، وارد در بهشت است و دارنده‌ی جهل فروزنده در آتش است من حیث لایشمر. اسم ندانستن، در دنیا جهل است و در عقبی آتش است.

این به حسب ظاهر است و آن به حسب باطن و اختلاف اسم به حسب اختلاف نشأت است چنان که شیخ محمد ابوطالب فریدالدین عطار نیشابوری در اسرارنامه گفته است:

بلوغ این جاست در عقبی ظهورش
دلت این جاست در فردوس نورش
در و دیوار جنت از حیات است
زمین و آسمان او نجات است
درختش صدق و اخلاق است و تقوی
همه بار درخت اسرار و معنا
درخت طیبسه آن جا بسروید
که دست و پا سخن آن جا بگوید

این دنیا، خلخال و گردن بند و دستواره و عقدر و طلسم و بازوبند و سینه‌ریز و غیره اسم دارند، اما زیور حقیقی که بانوان به آن متصف می‌شوند علم و دانش است: بانوان را بهتر از دانش نباشد زیوری
نوجوان را بهتر از دانش نباشد رهبری

انواع و اقسام علم

و علم بر سه قسم است: شرعی و ادبی و حکمی. علوم شرع هفت است تفسیر، قرائت، تجوید، اصول فقه، فروع فقه، کلام و اخلاق. اما علوم ادبی پنج است: لغت،



بسا مردی که او ابن الصلوات است
بسا زن آن زمان اخت الزکات است
و در مقام مثل پنبه تخم همان پارچه
است و نخ همان پنبه تخم است و پنبه
همان تخم است و خاک به توسط آب به
گندم می‌رسد و علف می‌شود و قوه مولده
تولید می‌نماید و آرد می‌شود و آرد نان
می‌شود و جوهرش خون و بالاخره گوشت
بدن انسان می‌شود. و هكذا علم، پس اسماء
مختلف است اما معنی یک چیز است. هكذا
دانستن را در دنیا علم گویند و در بزرخ باغ
است و در عقبی بهشت است، زیور بانوان در

صرف، نحو، معانی و بیان. اما علوم حکمی اقسام بسیار دارد و شامل همه‌ی فنون که از نظر عقلی یا عملی مفید باشد می‌شود مثل فلسفه و طب و حساب و هندسه و آهنگری و نجاری و غیر ذلک.
اما موضوع کتاب حاضر، به یک اعتبار، مشمول علوم حکمی یعنی حکمت عملی بالاخص اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و براساس قواعد عقلی است و به اعتبار دیگر مشمول علوم شرعی یعنی فقه و اخلاق و منجیات و مهلکات براساس شرع است. ■